

همبستگی با خیزش توده‌ای در ایران !



اطلاعیهی سندیکا‌های کارگران و معلمان فرانسوی در همبستگی با جنبش آبان 98 در ایران

ده ها هزار ایرانی از روز ۱۵ نوامبر به خیابان ها آمده اند. آن ها، پس از افزایش سیصد درصدی بهای بنزین توسط رژیم، علیه آن تظاهرات کردند. این افزایش با خود گرانی شدید تمام قیمت ها را به همراه خواهد داشت. در طی سال گذشته ارزش پول ایران را چندین بار کاهش داده اند. قدرت خرید مردم به شدت کاهش یافته است.

از تاریخ ۱۶ نوامبر مردم ایران به واسطه قطع دسترسی به اینترنت از جهان منزوی شده اند. بهمین خاطر اطلاعات در دسترس از ایران بسیار محدود شده اند. رژیم تهران بدین وسیله می کوشد تا دامنه اعتراضاتی را که در کشور می جوشد، پنهان کنند.

بنا به گزارش "عفو بین الملل"، سرکوب بی امان رژیم علیه تظاهرکنندگان، در بیش از ۲۰ شهر تعداد ۱۴۳ نفر کشته برجا گذاشته، ۴۰ نفر در استان خوزستان (اکثریت عرب نشین)، ۳۴ نفر در استان کرمانشاه (اکثریت کرد نشین)، و ۲۰ نفر در استان تهران.

بیشتر قربانیان جوانان زن و مرد کارگر هستند. بسیاری از این قربانیان با گلوله نیروهای انتظامی از ناحیه سر یا قفسه سینه

مورد اصابت واقع شدند. هزاران تن دستگیر شده اند. این ارقام به سرعت افزایش می یابند .

حکومت در برابر خواسته های به حق اقتصادی و سیاسی مطرح شده چنگ و دندان نشان می دهد. حکومت تهدید به در خون خفه کردن این خیزش کرده است. جنبش اعتراضی زنان علیه حجاب هم سرکوب شد.

امروزه بیش از گذشته، زمان همبستگی با مبارزاتی است که از سال ها پیش در ایران جریان دارند :

- علیه زندگی گران ، بیکاری و فساد
- برای آزادی بیان و تشکل
- برای حقوق زنان، از جمله لغو پوشش اجباری اسلامی
- برای لغو حکم اعدام (که امروز برای مخالفان سیاسی و همجنسگرایان اعمال می شود)
- برای آزادی زندانیان سیاسی و عقیدتی
- برای آزادی تشکیلات مستقل اتحادیه ای و آزادی فعالان کارگری زندانی.

پاریس ۲۶ نوامبر ۲۰۱۹

سندیکاهای فرانسوی عضو کلکتیو حمایت از کارگران ایران :

س ث ت	CGT	ت
س	اف	د
CFDT		
اف اس او	FSU	
سولیدر	SOLIDAIRES	
اونسا	UNSA	

[اطلاعیه به زبان فرانسه](#)



برای رفع خشونت و تبعیض بر زنان، متحدانه گام برداریم

شبکه همبستگی برای حقوق بشر در ایران

روز ۲۵ نوامبر روز منع خشونت بر زنان نام گذاری شده است. در روز ۲۵ نوامبر سال ۱۹۶۰ سه خواهر به نام‌های پاتریا، ماریا و آنتونیا میرابال در راه مبارزه با حکومت دیکتاتوری رافائل توروخو در جمهوری دومینیکن کشته شدند. ۲۱ سال بعد در سال ۱۹۸۱، در همایشی در بوگوتا، با شرکت مدافعان حقوق زنان در آمریکای لاتین و منطقه کارائیب، پیشنهاد اختصاص دادن روز قتل خواهران میرابال به روز منع خشونت علیه زنان مطرح گردید و در سال ۱۹۹۹ سازمان ملل نیز ۲۵ نوامبر را به عنوان روز جهانی منع خشونت علیه زنان به رسمیت شناخت. از آن پس هر ساله این روز گرامی داشته می شود و اعتراضات جهانی گسترده ای برای منع خشونت بر زنان صورت می گیرد. با وجود مبارزه مداوم زنان و مردان پیشرو، خشونت علیه زنان

همچنان در سراسر جهان ادامه دارد و نیمی از جامعه یعنی زنان را هدف سرکوب خود قرار داده است زیرا نه تنها قوانین تبعیض آمیز بلکه فرهنگ به شدت مرد-پدرسالار نیز بر جهان حکمروایی می کند، ولی به دلیل آگاه شدن زنان آزادی خواه و برابری طلب، این مبارزه نیز به یکی از مهم‌ترین مبارزات برابری خواهانه علیه هر گونه

تبعیض و نابرابری‌های عمیق اجتماعی تبدیل شده است. در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز، به واسطه تسلط مذهب و شرع بر قوانین مصوب کشور، تبعیض علیه زنان به شدت نهادینه شده است و در نتیجه هر صدای اعتراضی را با خشونت سازمان یافته و به شدت مردسالار، از چند زاویه مورد هدف قرار داده و زنان آزادی خواه و برابری طلب را به شدت سرکوب و حتی تحقیر می کنند.

مسئله چند همسری، صیغه (فحشاء موقت)، نداشتن حق انتخاب همسر، ممنوعیت سقط جنین، نداشتن حق نگهداری فرزندان پس از درگذشت شوهر، نداشتن حق تعیین محل سکونت و مسافرت، نداشتن حق تحصیل و کار در بعضی از رشته ها، قوانین ارث و طلاق و حجاب اجباری نمونه های بارزی از قوانین زن ستیزانه ای است که به طور سیستماتیک خشونت های جنسیتی را در جامعه پایدار می سازد. متأسفانه در برخی از مناطق ایران اگر چه به صورت محدود، عمل شنیع و وحشیانه ختنه دختران هنوز صورت می گیرد و جمهوری اسلامی ایران برای جلوگیری از این عمل تبهکارانه هیچ اقدام فرهنگی و قانونی به کار نمی برد.

مبارزات زنان آگاه و پیشرو ایران پس از صدور فرمان حجاب اجباری به عنوان اولین اقدام رژیم بر ضد زنان، از ۸ مارس ۱۹۷۹ آغاز و تاکنون به طور مداوم ولی با فراز و فرودهایی ادامه داشته است و زنان در مواردی نیز توانسته اند رژیم را به عقب نشینی وادار کنند و در این راه از دستگیری، زندان و شکنجه نهراسیده و هرگز از پا ننشسته اند. با گسترش مبارزات زنان آزادی خواه و برابری طلب به ویژه از سال ۹۶ به بعد، سرکوب های رژیم شدیدتر و وحشیانه تر شده است و حکم هایی بسیار سنگین برای زنان مبارز صادر می کنند و در حال حاضر نیز تعداد قابل توجهی از این زنان فعال در حوزه های مدنی، سیاسی و عقیدتی در زندان های مختلف حکومت اسلامی ایران با احکام بسیار سنگین در حبس اند و گاه زیر آزار و اذیت های جنسیتی به سر می برند که بر خود لازم دیدیم که نام تعدادی از آنها را در این جا ذکر کنیم:

آزیتا رفیع زاده، آیلار باختری، ارس امیری، اسرین درکاله، الناه وردی، الهام برمکی، حکیمه (گندم) بهمانی، حوریه (فاطمه) ضیایی آزاد، رقیه حاجی ماشالله، زینب جلالیان، زهرا زهتاب چی، زهرا صادقی، سپیده مرادی، سمانه نوروز، سهیلا مرادی، سیما انتصاری، سپیده قلیان، شکوفه یداللهی، صبا کرد افشاری، فاطمه باختری، فاطمه (آتنا) دائمی، فاطمه سپهری، فاطمه مثنی، گلرخ ابراهیمی ایرایی، لیلا حسین زاده، مریم اکبری منفرد، مریم محمدی،

مژده نگهدار، مژگان (مایا) کشاورز، معصومه (مینو) قاسم زاده ملک شاه، منیره عربشاهی، نازنین زاغری رتکلیف، معصومه عسکری، ناهید بهشید، ندا ناجی، نرگس محمدی، نسرين ستوده، نگین قدمیان، هنگامه شهیدی، یاسمن آریانی.

رژیم با سرکوب شدید و تحقیر زنان و احکام سنگین و وثیقه های وحشتناک تر برای آزادی موقت بسیاری از زندانیان چه زن و چه مرد، می خواهد جلوی مبارزات زنان را برای دست یابی به حقوق انسانی شان بگیرد ولی زهی خیال باطل، حکومت از مبارزات پیگیرانه و شجاعانه زنان به شدت ترسیده و ناتوان شده است و عجز حکومت را به وضوح می توان مشاهده کرد.

زنان مبارز ایران برای برخورداری از کرامت انسانی و پی ریزی جامعه ای آزاد و بدون تبعیض و به ویژه برای برقراری برابری جنسیتی و حقوقی، همچنان به مبارزات آزادی خواهانه و برابری طلبانه خود ادامه می دهند و دور نیست روزی که به حقوق انسانی خود دست یابند. ما نهادهای دادخواه و مدافع حقوق برابری انسان ها، امضاکنندگان این بیانیه، روز جهانی مبارزه برای رفع خشونت از زنان را گرامی می داریم و در راه از بین بردن هر گونه ستم و خشونت و تبعیض به زنان و برای حذف ساختار و قوانین زن ستیز، همراه زنان مبارز و آگاه ایستاده و تلاش کرده و از تمامی زنان و مردان برابری خواه درخواست داریم که برای دست یابی به این مهم با ما همراه شوند.

شبکه همبستگی برای حقوق بشر در ایران

آبان ماه ۱۳۹۸ برابر با ماه نوامبر ۲۰۱۹

امضاء:

- ۱ - انجمن زنان ایرانی - مونترال
- ۲ - انجمن تئاتر ایران و آلمان - کلن
- ۳ - انجمن ایرانیان نیویورک

- ۴ - انجمن جمهوری خواهان آلمان
- ۵ - انجمن همبستگی ایرانیان - تگزاس
- ۶ - انجمن جمهوریخواهان ایران - پاریس
- ۷ - انجمن حقوق بشر و دموکراسی برای ایران - هامبورگ
- ۸ - بنیاد اسماعیل خویی
- ۹ - مادران پارک لاله ایران
- ۱۰ - حامیان مادران پارک لاله - دورتموند
- ۱۱ - حامیان مادران پارک لاله - هامبورگ
- ۱۲ - حامیان مادران پارک لاله - فرزنو
- ۱۳ - شاخه زنان حزب آزادی و رفاه ایرانیان
- ۱۴ - شبکه همبستگی ملی فرزنو - کالیفرنیا
- ۱۵ - شورای هماهنگی جنبش جمهوری خواهان دموکراتیک و لائیک ایران
- ۱۶ - فدراسیون اروپا
- ۱۷ - کانون مدافعان حقوق بشر کردستان
- ۱۸ - کمیته مستقل ضد سرکوب شهروندان ایرانی - پاریس
- ۱۹ - کمیته دفاع از حقوق بشر در ایران - شیکاگو
- ۲۰ - کمپین دفاع از زندانیان سیاسی و مدنی
- ۲۱ - مادران صلح مونترال
- ۲۲ - نهاد «همه حقوق بشر، برای همه، در ایران»
- ۲۳ - همبستگی جمهوری خواهان ایران (هجا) - هلند
- ۲۴ - همبستگی برای حقوق بشر در ایران - کلگری
- ۲۵ - همبستگی جمهوری خواهان ایران (هجا) - مونترال

آماج و هدف. دوگانگی ذاتی مبارز سیاسی

رامین کامران

۲۸ ژوئیه ۲۰۱۹

سخنرانی در گردهمایی جبهه جمهوری دوم، ۱۶ نوامبر ۲۰۱۹ در
پاریس

نقطه شروع مطلبی که می‌خواهم مطرح کنم، سخنی کوتاه از مصدق است که گذرا نقل شده و معمولاً توجه چندانی جلب نمی‌کند. در کشاکش مبارزات اول دهه چهل شمسی که جبهه ملی، با وجود هزار مشکل، میکوشید تا به صحن سیاست بازگردد و عملاً هم از سوی همه، نه فقط صاحب اعتبار که تنها جایگزین پذیرفتنی برای دولتهای دست‌نشانده آمریکا، به حساب می‌آمد، مکاتبات با مصدق در جریان بود و در یکی از آنها مصدق خطاب به رهبران جبهه ملی دوم، می‌گوید که در آن زمان ما شعار ملی شدن نفت را در میان نهادیم، شما باید به فکر یافتن شعاری از همین دست باشید.



وقتی اول بار به این مطلب برخوردم، مایه تعجبم شد. چرا مصدق وجود چنین شعاری را لازم شمرده؟ مگر همان خواستاری اجرای قانون اساسی که جبهه ملی همیشه طالب آن بود کافی نبود؟ به هر صورت چه چیزی اساسی‌تر از خواستاری برقراری دموکراسی و آزادیهای سیاسی؟ میدانیم که جبهه ملی در نهایت از این حد فراتر نرفت و نتوانست در برابر برنامه اصلاحات اجتماعی شاه و انقلاب سفیدش، حرفی بیش از «اصلاحات آری، دیکتاتوری، نه!» در میان بیاورد و به هر صورت از میدان بیرون رانده شد و به دلایل مختلف که فقط مربوط به ناتوانی خودش

نبود، نتوانست - چنانکه امید میرفت - عرض اندامی بکند.

مطالبی که می‌خواهم امروز به شما عرضه بکنم، در حقیقت کوششی است در کاویدن آن اشارۀ مصدق. دیدن اینکه معنایش چه بود، در آن زمان چرا به کار بسته نشد و در دورۀ ما، چگونه میتوان به کارش بست. تصور میکنم این کار، در درجۀ اول، مستلزم انداختن نگاهی به نفس مبارزۀ سیاسی است.

مبارزه ای دو وجهه

مبارزۀ سیاسی دو وجه مثبت و منفی دارد که لازم و ملزوم هم است. ما معمولاً به وجه مثبت کار بیشتر توجه میکنیم: به آنچه که هدف می‌شمریم، می‌خواهیم به دست بیاوریم، به آنچه که می‌خواهیم بسازیم. منطقی هم هست که چنین باشد، هدف غایی، همین بنا کردن چیزی، ایجاد وضعیتی است که مطلوب ماست و حاضریم در راهش کوشش و حتی فداکاری کنیم. صرف تخریب که نمیتواند هدف غایی سیاست باشد.

وجه دوم کار که منفی است، از بابت منطقی در ردیف دوم قرار می‌گیرد ولی از بابت زمانی مقدم است، کمتر مورد توجه ما واقع میشود. این یکی متوجه به حذف موانعی است که می‌خواهیم از سر راه برداریم، به عبارتی تخریبی است. کاربرد کلمۀ «هدف» که گاه در مورد این موانع هم انجام می‌پذیرد، موجد نوعی ابهام می‌گردد. تصور میکنم که در این مورد بهتر است از کلمۀ «آماج» استفاده کنیم که معنای محدود و دقیقی دارد. آماج صرفاً به هدفی اطلاق میشود که ضربه متوجه آن می‌گردد. به تصور من بهتر است که «هدف» را نگه داریم برای آنچه که می‌خواهیم بسازیم و از «آماج» برای آنچه که می‌خواهیم تخریب کنیم، استفاده نماییم.

موضوع اصلی سخنرانی من، پرداختن به اهمیت همین آماج است.

معین کردن آماج حمله، هم در تعریف استراتژی و هم تاکتیک ما، نقش تعیین کننده دارد. اگر فقط هدف را مد نظر داشته باشیم، در طرح استراتژی و بخصوص تاکتیک درست، در میمانیم. میتوان در انتخاب هدف نهایی که فرضاً میتواند، بازگشت آزادی یا برقراری دموکراسی باشد، به استفاده از مفاهیم کلی اکتفا کرد. ولی در تعریف موانع و بخصوص در آماج قرار دادن آنها، نمیتوان در این سطح ماند، آماج باید ملموس و در دسترس، یا به عبارت دقیقتر، در معرض ضربات مستقیم ما باشد. آماج، جایی بین ما و هدفمان قرار دارد و باید از میان

برداشته شود. روشن است که اگر مانعی نباشد، مبارزه ای نیست. مبارزه - نه کوشش - در درجۀ اول محتاج آماج است.

نکته در این است که هر مانعی را هم نمیتوان آماج شمرد و کوشش در راه هر تغییری را مبارزه خواند. یکی دو مثال عرضه تان میکنم تا مقصودم روشن شود.

مثلاً ما گاه از مبارزۀ این و آن شخص با بیماری، مثلاً سرطان، سخن میگوییم. مقصود معمولاً این است که وی در پیگیری مداوا کوتاهی نکرده و بخصوص اینکه روحیۀ خود را از دست نداده و با اطلاع از بیماری سهمگینی که بدان گرفتار شده، خود را نباخته است. ولی آیا میتوان گفت که تومور سرطانی هم صاحب اراده است و میکوشد، به معنای انسانی کوشیدن که تعیین آزادانۀ هدف و سعی در راه رسیدن بدان است، بر بیمار غالب بیاید؟ تصور نمیکنم.

برویم سراغ مثالی دیگر. ما فرضاً از مبارزه با بیسوادی صحبت میکنیم، عبارت بسیار رایج است. در اینجا ما از یک وضعیت اجتماعی صحبت میکنیم که مطلوبش نمیشماریم و قصد تغییر آنرا داریم. چنین وضعیتی برآمده از کنشهای بیشمار است که الزاماً معطوف به ترویج بیسوادی نبوده. ولی ما باز هم از مبارزه صحبت میکنیم، بدون اینکه بتوانیم پیدایش وضعیت موجود را به مرجع و ارادۀ معینی نسبت بدهیم.

مبارزه با موانع طبیعی معنی ندارد و مبارزه با آن پدیده های اجتماعی که برآیند اعمال متنوع و پیگیر اهداف غیرمشابه است، فقط در صورتی معنی پیدا میکند که بتوانیم مدافعانی صاحب اراده و قدرت برای آنها پیدا کنیم تا آماج حملۀ ما شوند. مبارزۀ سیاسی بدون «حریف» ممکن نیست، اوست که میتواند آماج مبارزه قرار بگیرد. مسئله به اندازه ای مهم و لازم است که برخی، در جایی که نمیتوان ارادۀ واحدی هم پیدا کرد و در برابرش موضع گرفت، آنرا از پیش خود اختراع میکنند تا مبارزه شان معنایی پیدا کند. مبارزۀ سیاسی بر سر قدرت است، به وسیلۀ قدرت. ولی نه با هر قدرتی، با قدرتی که اراده ای پشتش باشد. مبارزه معطوف است به شکست دادن این اراده.

نمونه ها

حال ببینیم که این ترتیب تقدم بین آماج و هدف، چگونه در تاریخ معاصر ما عمل کرده، چند مورد مثال بیاوریم که برای همه آشناست. ولی قبل از پرداختن به آنها، یادآوری بکنم که روایت تاریخی

معمولاً هدف را در مرکز توجه قرار میدهد و گاه چنان سامان میگیرد که که گویی این هدف از اول روشن و معین بوده و هم‌بازیگران صحنه با آگاهی کامل در جهت تحقق آن و یا خلاف این جهت عمل کرده اند. نباید از یاد برد که آنچه وقایع تاریخی مینامیم، تفاوتی با همین وقایعی که در حیات روزمره شاهدشان هستیم، ندارد و آنچه هم که تاریخ مینامند، به همین اندازه در هم و بر هم است که وقایعی که در اطراف ما میگذرد. روایتهای تاریخی که از دل هرج و مرج، گفتاری منظم بیرون میکشد، معمولاً آماج را نیز تحت الشعاع هدف قرار میدهد. کار از بابت منطقی پذیرفته است، چون اصل، هدف است و هر چه انجام شده، در راه رسیدن به آن انجام گرفته است، نقطه‌نهایی پرسپکتیو برای نظم بخشیدن به گفتار، آنجاست. ولی از یک جهت قابل ایراد است؛ اینکه اهمیتی را که آماج در هر قدم از واقعه داشته و اینرا که بسا اوقات، بسیار بیشتر از هدف غایی، مورد توجه مردم بوده و به حرکتشان واداشته، از قلم میاندازد. همانطور که بازیگران کوچک، به رغم اهمیت موضعی شان، در سایه‌بازیگران بزرگ قرار میگیرند، آماج هم تحت الشعاع هدف واقع میشود.

از انقلاب مشروطیت شروع میکنم.

اول نکته ای که در مورد انقلاب مشروطیت باید در نظر داشت، این است که هدفش، هدف نهاییش، چنانکه در کتب تاریخ برای ما نقل شده است، از ابتدا معلوم و روشن نبود. اول خواست عدالتخانه در میان آمد، سپس تأسیس مجلس و در نهایت، مشروطیت. سیر انقلاب، هم سیر تعیین هدف نهایی بود و هم تعیین معنای کلمه‌ مشروطیت که برای نامیدن آن به کار گرفته شد. انگیزه حرکت، خواستاری عدالت بود. کار از عدالت روزمره و رفتار حاکم وقت شروع شد، همان داستان چوب خوردن سید قندی، سپس، به صورتی بسیار منطقی، از مصداق عینی و ملموس عدالتی که پذیرفته نبود، رفت تا تعریف دوباره و نوین عدالت که مستلزم تعریف دوباره عدالت سیاسی بود و تغییر نظام کشورداری را از استبداد سنتی به حکومت پارلمانی لازم میآورد. این شکل جدید حکومت بود که مشروطیت نام گرفت. مورخان، چنانکه معمول است، دستاورد نهایی را هدف انقلاب شمردند و همین باعث شد تا برخی تصور کنند که همین هدف، از ابتدا و به صورتی که در نهایت تعریف شده، هدف انقلابیان بوده است.

در آن واقعه، نهادهای مسئول اجرای عدالت، آماج فشار سیاسی انقلابیان بود. از حاکم تهران شروع شد و به پادشاه وقت رسید. اینرا اضافه بکنم که پادشاه تنها نهاد قدرت در نظام قدیم نبود و

تنها محل تمرکز قدرت هم نبود. زمینداران بزرگ، ایلات و روحانیان هم بودند که اعضای هر کدام در دعوا موضعی اتخاذ کردند. ولی هیچکدام اینها، آماج اصلی حملۀ آزادیخواهان نشدند. اعتراض به حکم حکومتی نقطۀ شروع کار بود و از آنجا که دستگاه حکومتی و پادشاه، ضامن اصلی اجرای عدالت بودند و مظهر اراده ای که وضعیت نامطلوب را سر پا نگاه داشته بود، آماج حمله شدند. در نهایت، ساختار اولی و حوزۀ قدرت دومی از نو تعریف گشت.

مورد دوم نهضت ملی شدن صنعت نفت است.

گاه ممکن است به نظر بیاید که هدف نهضت ملی شدن صنعت نفت، دوگانه بوده. از یک طرف ملی کردن نفت و کوتاه کردن دست خارجی، از سوی دیگر، مسئلۀ تثبیت و اجرای برداشت لیبرال از قانون اساسی که تنها تفسیر معتبر آن متن بود و مترادف تحکیم دموکراسی پارلمانی. ولی این دو در امتداد یکدیگر بود. چون همانطور که خود مصدق هم بارها گفت، استقلال لازم آزادی بود و تا وقتی حاصل نمیشد، کوشش برای برقراری دموکراسی در ایران ناکام میماند. جنگی بود که نمیشد در یک جبهه جنگید، هرچند میشد یکی را موقتاً بر دیگری مقدم داشت.

تصور میکنم که در میان این دو خواست که در امتداد هم قرار دارد، ملی شدن نفت، یعنی مبارزه با شرکت نفت، دولت انگلستان و عمال داخلی آنها را میتوان آماج مقدم حرکت مردمی شمرد و بسیج کنند. اصلی نیرو. طرحی که به نهایت برانگیزاننده بود و بسیار از سوی ملتی که از ابتدای قرن نوزدهم، توسط قدرتهای استعماری تحقیر شده بود، پذیرفته بود؛ میتوانست نیرویی عظیم را به میدان بکشد و چنانکه دیدیم، کشید. متوجه شدن لبّ مبارزه به سوی دربار و شاه که در آن زمان رمقی برای برقراری استبداد نداشت، در درجۀ اول به خاطر این واقع گشت که بر سر راه ملی شدن نفت قرار گرفته بودند. البته تحدید امکانات عمل اینها، به نوبّ خود، لازم برقراری دموکراسی بود و در دستور کار. ولی آن چیزی که باید در وهلّ اول نبود میشد، اسباب دخالت خارجی بود. هم هدف روشن بود و هم آماج و هر دو درست و کارآمد.

در سالهای چهل تا چهل و دو که سخن نقل شده از مصدق به آن بازمیگردد، داستان صورت دیگری گرفت.

همه میدانیم که جبهۀ ملی، هم به دلیل فشار بسیار زیاد حکومت و هم به دلیل مشکلات داخلی، نتوانست چنانکه باید، در میدان قدرتنمایی

کند و منشأ اثر گردد. در مورد فشار بیرونی که مربوط است به دیکتاتوری و برای همه آشناست، سخنی نمیگویم، بخش داخلی را مد نظر دارم. به تصور من، مشکل اصلی جبهه ملی در این دوران، نداشتن آماج بود، همان چیزی که مصدق به لزوم یافتنش اشاره کرده بود و ملی کردن صنعت نفت را الگوی آن شمرده بود. این بود مقصود مصدق.

در آن شرایط، جبهه ملی کماکان طالب اجرای قانون اساسی بود که هدفی بود کلی و سابقه اش به نهضت‌های مشروطیت و ملی، بازمیگشت. ولی برای اینکه آماجی به مردم عرضه بدارد و بتواند آنها را بسیج نماید و به حرکت وادارد، میباید سیر مخالفت را معطوف به دربار میکرد و ملت را به مبارزه با دیکتاتوری محمدرضا شاهی که ارتباطی به سالهای سی و سی و دو نداشت، فرامیخواند - راه دیگری نبود. ولی جبهه ملی این کار را نکرد و در ابتدای کار، توانی هم برای آن نداشت، البته روشن هم بود که حکومت شدید واکنش نشان خواهد داد. در آن زمان، جبهه ملی منتظر این بود که از طرف پادشاه به تشکیل دولت فراخوانده شود. کار البته به تکرار بازی دوران مصدق میمانست، ولی نه شاه آن شاه ده سال پیش بود و نه جبهه ملی اهرم فشاری مانند خواست ملی کردن نفت، در دست داشت. نه مجلسی بود و نه مطبوعات آزادی و نه فرصتی برای گرد هم آوردن مردم. اسباب کار فراهم نبود و این انتظار، چنانکه میشد حدس زد، بی حاصل ماند. بخصوص که در این میان، امینی با تظاهر به اینکه قصد رفرم دارد و با علم به اینکه نزد شاه، حتماً مقبولتر از جبهه ملی است، به میدان آمد تا نقش دولتی متفاوت و به ظاهر آزادیخواه را ایفا نماید که هیچکدام نبود - خاتمی دستگاه آریامهر.

در این دوران ضعف استبداد، خمینی هم که با انقلاب سفید مخالفت کرد و آماجی برای بسیج مردم بدانها عرضه نمود، شکست خورد. شکست خورد چون خواسته‌هایش برای مردم قابل قبول نبود و در بین گروه‌های سیاسی هم، خارج از حوزة اسلامگرایان، کسی را به سوی خود نکشید. ولی وی از فرصت دیگری که برای ایجاد تحرک و عرض آماج جدیدی به مردم پیش آمد، یعنی مسئله کاپیتولاسیون در حق مستشاران آمریکایی، به درستی و با موقع شناسی استفاده کرد. متأسفانه، در اینجا هم جبهه ملی که بنیانگذارش اولین مقالۀ حقوقی به زبان فارسی را در باب این مسئله نگاشته بود و از مخالفان سرسخت این روش و طرفدار لغو آن بود، ساکت ماند. اینجا هم دلیل سکوت، بی شباهت به مورد مخالفت با شاه نبود. برخی از زعمای جبهه ملی و در رأس آنها اللهیار صالح، خواستار دوستی با آمریکا بودند و موضع بی طرفی مصدق را که آن

زمان در قالب جنبش جهان سوم، در دنیا گسترده شده بود، عملاً رها کرده بودند. اعلامیه یکتنه و معروف صالح در قبول دکترین آیزنهاور که چند سال پیش از آن و در گیر و دار جنگ سرد منتشر شده بود، بسیار روشن بود. خلاصه اینکه جبهه ملی، در عمل به این فرصت که میتوانست در مردم حرکت ایجاد کند، بی اعتنایی کرد. در مقابل، خمینی که اصولاً با اساس ملی گرایان کاپیتولاسیون بیگانه بود، از موقعیت بهره گرفت و پرچم مخالفت با آنرا بلند کرد تا برای خود وجهه وطنخواهی دست و پا کند. داستان به بازداشت و تبعید او انجامید. آماجی که وی برگزیده بود، در آن زمان، فرصت جذب افکار عمومی را پیدا نکرد، ولی مخالفت با امپریالیسم آمریکا که از آبشخور به کودتای بیست و هشت مرداد سیراب میشد، آینده ای درخشان در پیش رو داشت و روز به روز بر فضای سیاست ایران، بیشتر مسلط گشت. به این ترتیب، موقعیت خمینی به عنوان مخالف شاه، از موضعی ضدآمریکایی و نه ضدتجدد، تثبیت شد و پای بازگشتش به صحنه و در نهایت پیروزیش گشت.

شاید در نهایت بتوان گفت که آنچه جبهه ملی نداشت، قصد وارد شدن در مبارزه ای بزرگ بود. در یک جا، نگرفتن موضع صریح و قاطع در برابر شاه و در جای دیگر، مماشات با آمریکا. خلاصه: اجتناب از دردسر و امید راهیابی به رأس قدرت، با نرمش و با نرماندن حریفان. اینطور بود که توصیه مصدق به کار بسته نشد و در هیچ بخش داستان، جبهه نتوانست آماجی در خور، به مردم ایران عرضه بدارد. شاید برخی بگویند که امکاناتش را نداشت. ولی اراده ای هم که در جهت فراهم آوردن امکانات عمل کند، از وی دیده نشد. باید گفت که پیشینه جبهه هم چنین اقتضاً نمینمود. وجه انقلابی عمل مصدق همیشه در سایه اتکای به قانون اساسی و پیشروی تدریجی به سوی هدف، قرار گرفته بود و به نوعی سرمشق پیروانش بود. ولی اینها فراموش کرده بودند که وی از مرجع قدرت نخست وزیری که به پشتیبانی ملت بر اریکه قدرت تکیه زده، چنین میکرد نه از موضع ضعف کسی که تازه میخواهد به سوی قدرت راه باز کند.

مورد آخر، انقلاب اسلامی است که از همه به ما نزدیکتر است و برایمان آشنا تر.

در این مورد هم جبهه ملی، علامت شروع حرکت را با نگارش نامه به شاه، داد. لحن نرم نامه، نباید ما را در اهمیت آن به شک بیاندازد. نکته در این بود که پس از شروع حرکت، خود جبهه ملی از آن عقب ماند. اینجا هم البته نباید عامل بیرونی را که دست و پای

جبهه را بسته بود، از قلم انداخت. ولی حرکت، محتاج آماجی روشن و جذاب بود. باز هم نفس درخواست اجرای قانون اساسی که هدف اصلی بود، نمیتوانست به تنهایی کارساز باشد. خوب، چه آماجی میشد در آن زمان و در آن موقعیت سیاسی به مردم عرضه نمود و به حرکتشان واداشت؟ مثل سالهای چهل تا چهل و دو، دو راه موجود بود که البته میشد در کنار هم به کارشان گرفت، چون به هم وابسته بود؛ یکی شخص شاه و استبدادش و دیگری آمریکا و دخالتهاش در ایران. تفاوت در این بود که هر دو، از پانزده سال قبل، خیلی بیشتر مورد توجه واقع گشته بود و توان بسیجشان افزایش یافته بود. دست جبهه ملی در مورد اولی بسته بود و البته احساس بستگی به غرب دمکراتیک و دوری جستن از شوروی در دوران جنگ سرد نیز، به نوبه خود، نقش ایفا کرد. راه بیطرفی و گزیندن جهان سومی کماکان جذاب نمینمود.

در این فرصت، باز هم خمینی، البته با تصحیح مسیر و کنار گذاشتن شعار ابتدای سالهای چهل، یعنی مخالفت با حق رأی زنان و اصلاحات ارضی که انجام شده بود و دیگر موضوعیت نداشت، هر دو آماج کارساز را از سوی خود پیش روی مخالفان نهاد و دوریش هم از ایران، به وی فرصت داد تا هر دو را به صراحت به همگان عرضه کند و در نهایت، با گرفتن رهبری نبرد علیه این هر دو، پیروز شود تا برسد به هدف نهاییش که برقراری حکومت اسلامی بود. البته اینرا هم اضافه کنم که هدف انقلاب که در عمل، در پشت این دو مانع قرار گرفته بود، به روشنی و به صورت یکسره، معلوم و معین نبود. اینرا البته خمینی که رهبری مبارزه را در دست گرفته بود، در عمل و با خدعه ای که خودش هم بدان اعتراف کرد، از میان راه و تحت عنوان مبهم جمهوری اسلامی، به حرکت انقلابی تحمیل نمود. پیروزی در تعیین و حذف موانع، پیروزی در مرحله نهایی و تعیین نظام جدید را نصیب وی ساخت. مبارزه، بدون هدف یا با نداشتن توافق بر سر آن، ممکن است، ولی بدون داشتن آماج و توافق بر سر آن، ممکن نیست.

برسیم به امروزمان

امروز هم شاهدیم که همه صحبت از هدف مشترک میکنند که ظاهراً قرار است برای همه، برقراری دمکراسی در ایران باشد. این همان هدف اصلی و غایی حرکتی است که باید ما را از شر نظام اسلامی خلاص کند. به عبارتی، بر خلاف انقلاب اسلامی که به قول بسیاری، میدانستیم چه نمیخواهیم، ولی نمیدانستیم چه میخواهیم؛ این بار، میدانیم که چه میخواهیم، ولی نمیدانیم چه نمیخواهیم. مقصودم دو نظام سیاسی نیست که باید به یکدیگر جا بسپارند، این روشن است. هدف نهایی داریم،

ولی آماجی که بتوانیم به مردم عرضه کنیم و کانون تمرکز نیروی تخریبگر آنها بکنیم، نداریم. لاقلاً به طوری که برای همه روشن باشد و قبول عام یافته باشد.

میخواهیم رژیم فعلی را از میان برداریم؟ بسیار خوب، ولی نظام سیاسی به خودی خود، گسترده تر و دوجانب تر از آن است که بتوان خودش را در کل نشانه گرفت. نظام سیاسی نامطلوب، همینطوری و مستقیم و طور کلی و یکپارچه هدف قرار نمیگیرد. شاهدیم که به هزار جایش حمله میشود. ولی بخشی، زاویه ای از آن باید مورد حمله واقع گردد که محدود است و آسیب پذیر. باید دید کدام وجه آن است که میتواند بهترین آماج را به ما عرضه بدارد. یعنی روشن باشد، همه فهم باشد، آسیب پذیر باشد، حذفش کاری باشد. خلاصه اینکه بهترین نقطه برای تمرکز حمله، کدام است؟

امروز – مانند مواردی که شمردم – پیروزی ما در گروه عرضه کردن آماجی درست است به ملت ایران. ایرانیان، امروز میجوشند و دائم میپرسند که چه کنیم. باید به آنان پاسخی شایسته عرضه کرد. همینکه رژیم را ساقط کنید کافی نیست. پاسخی دقیقتر از این لازم است، پاسخی که معلوم کند به کجا باید ضربه زد. باید یک نبرد بزرگ ملی به آنها عرضه کرد، چیزی که ابعادش به حرکت در آوردن ملتی را بطلبد.

آنچه بیشترین نیرو را بسیج میکند، نخواستن است، نه خواستن. قدرت را باید در شعار منفی جست که مردم را به هیجان میآورد و نیرو میزاید. نخواستن میتواند بدون خواستن عمل کند چنانکه در انقلاب اسلامی کرد، در جایی که هدف نهایی پشتش نهان شده بود. خواستنی که نخواستنی در پیش نداشته باشد، آنچنان برانگیزنده نیست. سخن شاید چندان مطبوع نباشد، ولی وجه منفی و تخریبی کار نیروی بیشتری میآفریند تا سازندگی. مانع را باید به مردم نشان داد تا از سر راه برش دارند. مبارزه، در درجه اول متوجه است به حذف موانع.

این آماج، اختلاط دین و سیاست است در ایران؛ اراده ای که حافظ آن است، از سوی اسلامگرایان و بخصوص از سوی روحانیت ابراز میگردد؛ قدرتی که به خدمت آن گرفته شده، قدرت دستگاه دولت است. این آماجی است در خور که میتواند به مبارز سیاسی مجال بدهد و نیروی ملت را برای این کار بسیج نماید. این آماج به نهایت روشن و ملموس است و در معرض حمله. این اختلاط، همان چیز است که ما نمیخواهیم و باید به همین روشنی بیان کنیم: روحانیت را باید از سیاست بیرون راند. این

وجه تخریبی کار ماست، هم راه رسیدن به هدف اصلی است و هم وسیله و واسطه رسیدن به آن.

لائسیسته، بیان درست و دقیق و قاطع این خواست است. اگر میبینید برخی این اندازه از کلمه لائسیسته احتراز میکنند و حتی میتوان گفت که از آن وحشت دارند، به این دلیل است که مخالفت و مبارزه با نظام فعلی را با بالاترین غلظت بیان مینماید. اینها در حقیقت از مبارزه میترسند و از آن است که رو میتابند. اگر با حریف طرف نشوید، انتظار شکست خوردنش بیجاست.

اگر در این راه موفق نشویم، تمامی مساعیمان در راه تعیین هدف و تعریف استراتژی و... هم این داستانها، بی ثمر خواهد ماند. آنچه کلید پیروزی ماست، شعار لائسیسته است. به کمک آن است که خواهیم توانست روحانیتی را که بر قدرت چنگ انداخته است، در کانون فشار مردمی قرار بدهیم و در نهایت از میدان بیرونش برانیم. نیروی ملت را که اول باید به تخریب آنچه که هست، گرفته شود تا نوبت ساختمان آنچه که نیست، برسد، به این ترتیب میتوان برانگیخت و مؤثر کرد. دو وجه مبارزه سیاسی را که در ابتدا به آنها اشاره کردم، امروز به این شکل میتوان با هم جمع آورد و تصویر را کامل کرد. لنگ زدن مبارزه، تا به حال ما را از رسیدن به هدف باز داشته است. علاج این علت، با گزیدن و همه گیر کردن خواست لائسیسته ممکن خواهد شد.

روزگار شوم مردمان خاورمیا نه

آریوما نیا

اکنون پس از چهار دهه روزی نبوده و نیست که در خاورمیا نه تماشاگر رویدادهائی شگرف همچون جنگها و شورشها نبوده ایم. پر بیراه نخواهد بود که سرآغاز آنرا انقلاب ۵۷ در ایران بدانیم، انقلابی که از پی آن ساختاری از اقتدار سیاسی بنیاد گذاشته شد که برآستی باید تئوکراتیسم شیعی



نامیده می شد، نخستین تئوکراسی ناب در تاریخ دوهزار و پانصد و چند ساله ابران و تنها تئوکراسی جهان مدرن کنونی که در کانون آن نهاد نوزاد و بنیاد "ولایت فقیه" قرار داشت.

با انقلاب ۵۷ درهای دوزخ بر روی مردم و نسلهای آینده ایران و خاورمیانه گشوده شد و همزمان و پس از آن زبان و گفتار نبرد قدرت‌های سیاسی، مذهبی شد و جنگها، شورشها، کشتارها، ویرانیها و همه تیره بختی‌ها بنام خدا و به نمایندگی او روی می داد.

در این میان حتا دولت سکولار آمریکا نیز در دوران بوش و در گفتار او، بسیج و آرایش نظامی خود را برای جنگ در خاورمیانه، به نام خدا خواند. دولت سکولار اسرائیل هم که همواره کمی تب مذهبی داشت، برافروخته تر از پیش از زبان مذهبی سود جست تا یادمان نرود که آنها، آنگاه که هنگامه و غوغاگری مذهبها بویژه در خاورمیانه در میان باشد، حق پیشکسوتی دارند.

ما بدرستی میدانیم که این آشوب جنگ مذهبها همانگونه که همواره در تاریخ انسان بوده است، درونمایه ای بجز نبرد قدرت‌های سیاسی بسود منافع مادی و چیره گی بر منابع انرژی، آزمندی و بیش خواهی آنها ندارد و مشیت الهی در این میان تنها سخن یاره ای است چه امام شیعی، خلیفه سنی، خام یهودی و یا کشیش ترسائی آنرا بزبان آورند.

آنچه در خاورمیانه روی می دهد پاس نداشتن حق حاکمیت ملت ها و در پناه نبودن جان گروهای کوچک تر (در پیوند با گروه های بزرگ تر) مذهبی و قومی است که سرنوشتی بجز نابودی، ویرانی خانه هایشان، آوارگی و شوم بختی در برابرشان نگشوده اند.

در آنجا نه تنها حقوق و آزادیهای آدمی که حتا جان او نیز پیشیزی ارزش ندارد. خاکش نژند، روزگارش شوم و در افق تنها مفاک تیره ای به دیده می آید که همچون مار سیاهی دهان به فراخی چنان گشوده تا سیه روزان بیشتری را به درون کام خویش فرو ببلعد. زمانه نیز زبان از نکوهش این پلشتی ها فرو بسته و وجدان انسان مدرن دیریت که در خواب مرگواره خویش فروخته و شرم از دیارشان رخت بر بسته است.

دولتهای کشورهای آمریکا، اسرائیل، عربستان سعودی و ایران بیش از دیگر قدرت‌های سیاسی برای خوش رقصی هایشان در جشن پتیاره جنگ و

مرگ و دیوِ آز و کین در خاورمیانه پاسخگویند.

هیچ یک از آنها در پایانِ جنگ‌ها برنده نخواهند بود زیرا این جنگ‌ها را پایانی نیست و همه آنها تنها بازندگانِ ورشکسته‌ای بیش نخواهند بود.

از چشمِ کسی پنهان نیست که هزینه‌های تریلیون دلاری این جنگ‌ها از دست رنج و سفره‌های مردمی که هر روز فقیرتر و بی‌نواتر می‌شوند، ستانده می‌شود و بسودِ سازندگان و فروشندگانِ جنگ افزارها در آمریکا، اروپا و روسیه می‌انجامد.

شورش‌هایی که گهگاه در کشورهای ایران، عراق و لبنان و ... روی می‌دهد، شورشهای جوانانِ فرو دست، بیکار و گرسنه‌ای است که از فسادِ ساختاری رژیمهای سیاسی کشورهاشان و ناتوانیِ آنها در اداره‌ی اقتصادیِ جامعه و گشایشِ دشواریها و برونرفت از بحرانها به ستوه آمده‌اند.

همه این جنبشها از یک گونه‌اند و بنیادِ یگانه‌ای دارند و اگر جوانانِ عراق و لبنان خواستارِ "گم شدنِ" رژیمِ تئوکراتیکِ جمهوری اسلامی - شیعی از سرزمینِ خود هستند، جوانانِ ایران نیز به همان سان خواستارِ "گم شدنِ" این رژیمِ اهریمنی از سرزمینِ خود، ایران هستند.

چندی از شعارهایی که هم در خیزشِ دی ۹۶ و هم در خیزشِ چند روزِ گذشته فریاد می‌زدند اینها بودند: "توپ، تانک، فشفشه - آخوند باید گم بشه" و "مرگ بر خامنه‌ای" که نمادِ رژیمِ روحانیونِ شیعی است و نه یک شخص که خود نمادِ مذهبِ در حکومت است و "رژیمِ آخوندی نمی‌خوایم. نمی‌خوایم". آیا آشکارتر از این می‌توان خواستِ ملتی را بزبان آورد و جای گمانی برای کسی می‌ماند؟

هنوز کم نیستند ایرانیانی در نیروهای اپوزیسیون، مست از باده‌ی ضد امپریالیستیِ پارینه که نگرانِ شعارهای جوانانِ خاورمیانه در خواستِ "گم شدنِ جمهوری اسلامی" هستند و بر این یاوه پای می‌فشارند که اینها را آمریکا و اسرائیل برانگیخته‌اند و اگر جمهوری اسلامی - شیعی از منطقه‌ی خاورمیانه گم شود آمریکا و اسرائیل جای آن را خواهند گرفت.

در دورانِ جنگِ سرد نیز کسانی از هر دو سو بودند که همین مغلطه و یاوه را آنگاه که جوانانِ آمریکائی خواستارِ بیرون آمدنِ نیروهای

آمریکائی از ویتنام بودند، سر می دادند که اگر آمریکا از آنجا بیرون رود روس های کمونیست جای آمریکا را پر خواهند کرد و یا اگر روسها از افغانستان بیرون روند، آمریکائی ها بجایشان می نشینند و از اینرو ادامه حضور آمریکائی ها در ویتنام و روسها در افغانستان را موجه می دانستند.

مغلطه دیگر اینکه گفته می شود که رژیم اسلامی - شیعی به خواست دولتهای عراق و حزب الله لبنان و دولت بشار اسد در این کشورها حضور نظامی و اقتصادی و سیاسی دارند و از اینرو نقش ژاندارمی رژیم جمهوری اسلامی - شیعی در منطقه را موجه میدانند.

جوانان و مردم ایران بسیار هوشیارانه در خیزشهای دی ۹۶ و خیزش کنونی بدرستی شعار می دادند و می دهند که "نه غزه، نه لبنان - جانم فدای ایران" و "فلسطین رو رها کن - فکری به حال ما کن" آنها به نیکی دریافته اند که هزینه های حضور رژیم ولایت در منطقه به بهای فقر و گرسنگی مردم ایران انجامیده است.

بنا بر این خواست "گم شدن جمهوری اسلامی - شیعی" از خاورمیانه نه تنها بدرستی پیوندی بنیادی با خواسته های دیگر این خیزشها (پایان دادن فقر و بیکاری و گرسنگی، برقراری دادگری و بدست آوردن حقوق انسانی) دارد که پیوندی بنیادی با خواست مردم ایران هم دارد. پایان دادن به حکومت های دزد و دروغگو و فاسد و ناتوان از اداره ی کشور که فقر و گرسنگی و تیره بختی را برای جوانان سرزمینهایشان به ارمغان آورده اند. حکومت های خاندانی که تو گوئی همچون اشغالگران بیگانه ای سرزمین های خاورمیانه را اشغال کرده اند و بسود آزمندی خاندانهای خویش رفتار می کنند همچون رژیم ولایت امام شیعه در ایران.

جوانان خاورمیانه بدرستی آرامش و دادگری و رفاه و امروزی خوش نگون و فردائی بری از بیم و پر امید آرزو می کنند.

آنها خاورمیانه ای بدون جنگ و آشوب می خواهند که همه اقوام و مذاهب، جانشان در پناه باشد و با شادمانی و آشتی در کنار هم بزیزند.

آنها خاورمیانه ای می خواهند که در آنجا کشورهايشان هم ارز دیگر کشورهای پایداری جهان از "حق حاکمیت ملی" برخوردار باشند و هیچ قدرت سیاسی و نظامی نتواند کشورهايشان را نابود کند.

ما باید بکوشیم که همه توش و توان خود را بکار گیریم و جنبشی جهانی و بویژه خاورمیانه ای را بسیج کنیم و نیروهایمان را بسود آشتی همگانی کشورهای منطقه، حق حاکمیت ملی کشورها و پاس داشتن آن از سوی همگان و پشتیبانی از هویت های قومی، مذهبی و فرهنگی (هر اندازه کوچک) مردمان آن و جان پناهی آنها از نو بیارائیم.

ساختارهای اقتدار سیاسی تئوکراتیک، ایدئولوژیک – توتالیتار، خودکامگی اتوریتر و ایلی – قومی و خاندانی – موروثی و یک بار برای همیشه (مادام العمری) تا کنون ساختارهای پوسیده، فسادانگیز و ناتوان از اداره ی جامعه بسود خوشبختی مردمان کشورهایشان بوده اند و پس از این نیز جز سیه روزی و ویرانی و جنگ ها و آوارگی ها چیز دیگری به بار نخواهند آورد.

ما به ساختارهای سیاسی و حقوقی شهروند پایه ی دموکراتیک، لائیک و مدرن نیاز داریم تا هر کشوری در خود، همبستگی ملی خویش را بازیابد و تنومندتر و پایدارتر از همیشه بشکوفد. کشورهایی باشیم که نه دین ها را به سیاست آلوده کنیم و نه سیاست ها را به دین بیالائیم و به آزمون تلخ و جانکاهی که چهار دهه است از سر گذرانده ایم، این آموزه گران را بدست آورده ایم که از آمیزش دین و سیاست، تنها اهریمن زاده می شود. و در بوته چنین آمیغی (دین و سیاست) جز کدبست به بار نمی نشیند.

ما همه وجدانهای شیفته و بیدار، همه دانایان خردورز و روشن اندیش جهان و بویژه خاورمیانه را به یاری، همدلی و همداستانی فرامی خوانیم تا قدرتهای سیاسی کشورهايمان را به بستن پیمانی ناگزیر کنیم که برای همیشه و بگونه ای استوار و پایدار از جنگ ها دوری بجویند و حق حاکمیت ملت ها را در قلمرو سرزمین هایشان پاس بدارند و از آزادی وجدانی شهروندان خود پشتیبانی کنند.

ما می توانیم از تاریخ نزدیک به چهار سده ی پیش مردمان اروپا پس از جنگ های سی ساله بیاموزیم و پیمان وستفالی را دوباره بازخوانی کنیم. در این جنگ ها که پس از جنبش رفورماسیون مذهبی در ۱۶۱۸ ترسائی میان برخی قدرت های سیاسی آنروز اروپا درگرفت و سی سال بدرازا کشید نزدیک به ۸ میلیون نفر نظامی و شهری (غیرنظامی) از جمعیت اروپا یا کشته و یا ناپدید شدند. تنها در خاک آلمان ۵ میلیون نفر در خون خود غلتیدند و اگر چه جلوه ی بیرونی آن، جنگ مذهبی میان کاتولیک ها و پروتستان ها می نمود ولیک همانگونه که در باره ی جنگ های خاورمیانه گفته شد،

درونمایه^۴ این جنگها نیز بر سر منابع مادی و گسترش سرزمین بسود نیروهای سیاسی درگیر جنگ بود. در این دوره ی سی ساله جان و مال گروه مذهبی کوچک تر (کمینه) در سرزمین های گروه مذهبی بزرگ تر (بیشینه)، یا اینکه پروتستانها در سرزمینهای کاتولیک و کاتولیکها در سرزمینهای پروتستان، هیچ پناه و پشتیبانی نداشت و شکنجه و کشتار و آوارگی آنها آشکارا و به گستردگی روی می داد که داستانهای شرم آور آن سالها تا امروز در یاد مردم اروپا بجای مانده است.

در چند سال پایانی جنگ و در آستانه^۵ پیمان وستفالی در آلمان، برای قدرت های درگیر جنگ آشکار شده بود که این جنگها هیچ برنده ای نخواهد داشت و خسته و فرسوده و بازنده و ورشکسته از جنگها، در جستجوی راه برونرفتی از آن با هم به گفت و گو نشستند که در فرجام پایانی آن بستن پیمانی دارای دو ماده شد که بنام پیمان وستفالی از آن یاد می کنند.

پیمان وستفالی همچنین نخستین خشت پایه ی نظم نوین جهانی شد که دو بار، باز هم از سوی قدرتهای سیاسی و نظامی در اروپا پس از سه سده با دو جنگ جهانی گزند و آسیب دید و در برابر تهدید به نابودی قرار گرفت. با اینهمه اگر تا امروز سخن از نظم نوین جهانی رانده می شود، بایستی سرآغازش را همان پیمان ۱۶۴۸ وستفالی دانست.

ماده^۶ نخست این پیمان پاس داشتن حق حاکمیت ملی دولتها بر سرزمینهای است که در قلمرو آنهاست و ماده^۷ دیگر آن جان پناهی و پشتیبانی از حقوق و آزادی وجدانی گروه های کمینه ی مذهبی است.

ماده^۸ دوم در پیمان وستفالی که درونمایه اش مداراگری مذهبی است، خود، نخستین جوانه ی آزادیهای وجدانی است که ۲۵۷ سال پس از وستفالی و در آغاز سده ی بیستم، ۱۹۰۵ در قانون اساسی فرانسه زیر بنیان (اصل) لائیسته و یکی از دو رویکرد آن در کنار رویکرد دیگر آن، جدائی نهاد دین و نهاد سیاست و در پیوند تنگاتنگ با آن گنجانده می شود.

درهای دوزخی را که مردم شیعه (و نه یهودیان تازه مسلمان که شمار اندکی بودند) و بیشترین نیروهای سیاسی ایران در بهمن ۵۷ و فرودین ۵۸ با پذیرش خمینی به رهبری و پشتیبانی از او در بنیادگذاری رژیم تئوکراتیک شیعی هم بر روی نسلهای آینده ی

خویش و هم نسل‌های آینده‌ی خاورمیانه‌گشودند، بایستی بدستِ همین نسل‌ها برای همیشه بسته شود که اگر چنین نشود، خاورمیانه هرگز روی آشتی و آرامش و شکوفائی نخواهد دید.

آریو مانیا

استکهلم – ۲۱ نوامبر ۲۰۱۹

ترس واقعی نظام ولایت فقیه از چیست؟

احمد پوری

ترس واقعی نظام ولایت فقیه از چیست؟

از "اشرار" یا ارزش‌های جدیدیست که جایگزین ارزش‌های طبقه حاکم می‌شوند؟

"بکوشید آنچه به خاطر آن شما را زیر سؤال می‌برند یک ارزش باشد و نه یک قانون شکنی ساده عصیان‌گرانه برخاسته از احساسات و هیجانات!"...

خامنه‌ای می‌گوید: ما در عرصه جنگ‌های نظامی، سیاسی، امنیتی دشمن را عقب راندیم!

رهبران نظام تظاهرات کنندگان را اشرار وابسته به خارج از کشور نامیدند!...

فریب جهان قصهٔ روشن است *** سحر تا چه زاید شب آبستن است.

(حافظ)

از نظر رهبران نظام هر کسی می تواند مقصر باشد بجز نظام حاکم!... فرض کنیم که جنایتکاران حاکم توانسته اند فعلا جنبش را سرکوب کوب کنند، سئوالی که باید جواب داد این است که پیروزی موقتی طبقه حاکم به چه قیمتی، چگونه و با کدام پیامدها بدست آمده؟ هنوز تا سحر وقت زیاد است... پیروزی نظامی که ستونهایش بر خون جوانان استوار گشته اثبات ورشکستگی و آخرین مراحل سقوط نظام است... نظامی که قربانیان سیاستهای خود را اشرار و مزدوران خارجی می نامد گوشها و چشمهایش را بروی واقعیات جاری بسته است... ناپلئون بدرستی می گوید: با سرنیزه می توان دهن های زیای را بست و خیلی کارها کرد ولی نمی توان بر روی آن نشست و حکومت کرد!...

ظرفیت تحمیق توده ها توسط دین، ایدئولوژی، استطورها و باورهای خردستیز جمهوری اسلامی به پایان رسیده! به همین دلیل به آخرین سلاح خود یعنی دستگاه نظامی و کشتار دگراندیشان و معترضین روی آورده اند!

جنبشهای خودجوش در اکثر شهرهای ایران تازه آغاز شده و جرقه های اولیه آتشفشان خشم توده ها را در سوزاندن ریشه نظام نشان می دهد!

به استثنای دمکراسی همه چیز از جمله اشکال سرکوب و تحمیق جهانی شده!

توالی جنبش ها در ایران و سایر کشورهای جهان علیرغم شدت سرکوب بیرحمانه، نشانه بارزی از ناکارآمدی نظام سرمایه داری در اشکال اسلامی، مسیحی، یهودی، مذهبی و غیرمذهبی است! در تمام کشورهای جهان بطور دائم شکاف میان فقرا و ثروتمندان و حاکمان و قربانیان بیشتر می شود، علیرغم شدت سرکوب و کنترل با توسل به آخرین تکنولوژیهای نظامی و اینترنتی و رسانه ها... جنبشهای خودجوش و قیامهای توده ای در اقاصا نقاط جهان افتان و خیزان در امواج متوالی به میدان می آیند و هر بار قویتر و با تجربه تر از گذشته در مقابل حریف قد علم می کنند!... نظام سرمایه داری ولایت فقیه که در مقابل تهیدستان و زحمتکشان ایران دنکیشوت وار شمشیر از نیام کشیده اند وعده کشتار و قتل عام "اشرار" را می دهند، در مقابل دستورهای اشرار واقعی یعنی رهبران بانک جهانی و صندوق بین المللی پول و... برای حذف یارانهای بنزین و غیره برده وار تسلیم مطلق هستند!... نسخه های نئولیبرالی ارباب جهان را جهت نابودی اقتصاد ایران و انتقال هزینه ها به گردن تهیدستان مو به مو اجرا می کنند!

منافع آقازاده ها و طبقه حاکم دیگر با راه حلهای "مسالمت آمیز"

قابل دفاع نیست! مطالبات قربانیان نظام را با توسل به خرافات و باورهای مقدس مذهبی و گلوله پاسخ میدهند. چاره ای ندارند جز اینکه آنها را اشرار، تروریست، اجنبی، خرابکار، مجرم... بنامند! نظام سرمایه داری در تمام اشکال مذهبی و غیرمذهبی خود با توسل به هر بهانه ای تلاش می کند میلیاردهای حاکم بر جهان را از مالیات معاف کند، اما کادوهای بخش مالیاتی میلیاردهای را که به شرکتهای چندملیتی داده با وادار کردن توده ها به صرفه جویی بی رحمانه و قطع یارانه ها و سوبسیدهای دولتی و دزدی "قانونی" از جیب زحمتکشان، جبران کند! بی جهت نیست که هر روز بر شکاف بین فقرا و ثروتمندان افزوده می شود! اینجا نه دست نامرئی بازار، نه تصادف، نه دست خدا درکار است! با برنامه ریزی دقیق و حساب شده و دزدی قانونی میلیاردها یورو سرمایه حاصل دسترنج زحمتکشان را به حسابهای بانکی طبقه حاکم سرازیر می کنند! گوگل تنها از طریق دولت هلند از دادن 20 میلیارد دلار مالیات در اروپا در رفته!...

روشن است که چنین الگویی در حال نابود کردن بشریت و سیاره ماست! برای رهایی واقعی از دست دزدها و غارتگران ملی و بین المللی باید هم با ایدئولوژی و باورهای خردستیز مذهبی نظام ولایت مبارزه کنیم و هم با ریشه بی عدالتی ها و فقر رشدیابنده جهانی یعنی نظام سرمایه داری مبارزه کنیم!...

اشرار یا ارزشها؟

چیزی که رژیم را می ترساند این نیست که مشتی اشرار، تروریست، اجنبی، خرابکار، مجرم... به مبارزه با رژیم برخاسته اند، آنها بهتر از هر فردی می دانند که صدها هزار جوان جان برکف به میدان آمده اند تا الگو و تجسم بخش انسجام میان گفتار و کردار یا تئوری و عمل باشند! آنچه ترس آور و نابخشودنی است، همین است!... چیزی که واقعا مورد حمله واقع می شود نه اشرار، بلکه ایده ها و ارزشهای نوینی هستند که جایگزین ارزشهای طبقه حاکم می شوند و در شدت و وسعت انتشارشان دیگر قابل کنترل نیستند! ارزشهای نوینی که آینده ارزشهای طبقه حاکم را به گذشته و گورستان تاریخ ختم می کنند! ... آنها قدرت ایده ها و ارزشهای نوین را می شناسند. ضدیت با اندیشه های عدالت خواهانه، انسان محور، طبیعت محور و سوسیالیستی بی جهت نیست و میدان واقعی مبارزه است که بنام ها و بهانه های مختلف توسط دولتها به پیش می رود! طبقه حاکم برای تداوم حکومت خود تلاش می کند هر وضعیت بحرانی را به فرصتی برای سرکوب و کنترل بیشتر توده ها تبدیل کند. و ما باید آنها را به فرصتی برای دامن زدن به مقاومت خلاق، خودسازماندهی در اشکال متنوع و ضروری، ارتقاء آگاهی،

گسترش همبستگی، تحکیم درجه پیوند توده ها، ... تبدیل کنیم. این مهمترین موضوع رقابت و چالش بین دشمن سرکوبگر و انقلابیون و توده های زحمتکش است...

دگماتیسیم و شیطان سازی از دشمن راه حل نیست!

هیچ انقلابی با الگوهای از پیش آماده و تعیین شده به پیش نمی رود... تحمیل الگوها و اشکال سازماندهی فرمالیستی به جنبش های خودجوش مردمی نه یک راه حل، بلکه سد و مانع است... باید ابتکار عمل و درجه پیوند و همبستگی توده ها را در میدان مبارزه مشخص تقویت کرد... اشکال متنوع مبارزه را در رابطه با حفظ امنیت، گسترش شرکت و حمایت فعال توده ها و تضمین تداوم مبارزه در سطوح مختلف، انتخاب کرد...

اتهام اشرار به معترضانی که برای بدست آوردن مینیمومهای زندگی انسانی دست از جان شسته اند، جنایتکاران را نجات نخواهد داد! آنها شریفترین انسانهای زحمتکشی هستند که حتی ماه ها و سالها بدون دریافت حقوق و دستمزد کار کرده اند! خواهان دستمزدهای عقب افتاده یا کاری شرافتمندانه برای تضمین مینیمومهای زندگی انسانی هستند!... تمامی دولتهای دیکتاتور چه در ایران، چه در اروپا و امریکا جهت انحراف افکار عمومی از ریشه مسائل، نیازمند تولید دائمی دشمنانی شیطان صفت هستند تا با ضعفهای نظام روبرو نشوند و آنرا به دشمنان شیطان صفت نسبت دهند!... از آنجائیکه شیطان را از تمامی صفات انسانی لخت کرده اند، پرواضح است که زمینی را برای هرگونه سرکوب جنایتبار آماده کرده اند!...

رهبران امریکا هم به مدت بیش از 70 سال تمامی ضعفهای نظام و هر چیزی را که درک نمی کردند یا از آن می ترسیدند، با برچسب کمونیسم مشخص می کردند!... تئوریسین های نظام سرمایه داری سرمست از باده پیروزی در جنگ سرد تا دیروز فتوای پایان تاریخ و ابدی بودن نظام سرمایه را در جهان منتشر می کردند. طنز تاریخ آنجاست که نظام سرمایه داری بدون داشتن رقیب ایدئولوژیک و دشمن شیطان صفت، اکنون با هیچ طرفندی قادر به پنهان کردن ضعفهای ساختاری و درونی اش نیست! در تمام کشورهای جهان توده ها علیه فقر و بیکاری و بی عدالتی... بپاخواسته اند و آغاز فروپاشی ارزشهای نظام سرمایه داری را در مقابل چشمان جهانیان رقم می زنند... بدون درک ارتباط و ریشه تمامی جنبشهای کشورهای دیگر امکان رهایی و آزادی واقعی میسر نیست! بی جهت نیست که مردم ایران از زمان مشروطیت تا حالا علیرغم دادن میلیونها جانباخته راه آزادی تنها به تعویض دیکتاتورها نایل شده اند!... ولایت فقیه یکی از اشکال نظام سرمایه داری در لباس

اسلامی است که خود را با نسخه های نئولیبرالی سازگار کرده! انواع دیگر اینگونه حکومت‌های دیکتاتوری مذهبی عبارتند از: عربستان، مصر، اسرائیل،... و سایر کشورهای آفریقایی، اما انواع سکولار و غیرمذهبی آن در کشورهای اروپا و امریکاست!...

مسئله دیگر پیش گویی فروپاشی نظام جنایتکار، و آنالیز و اثبات ضرورت براندازی آن نیست! اینها دیگر رویاهای لذت بخش دوردست نیستند، مسئله زمان رخداد و چگونگی وقوع آن و کیفیت آماده شدن پرشور و گسترده و هوشمندانه توده ها برای رویارویی با رخدادی است که به ضرورت اجتناب ناپذیر تبدیل شده.

مسئولیت تاریخی ما

غارتگران جهان به این دلیل توانسته اند براریکه قدرت باقی بمانند که بدلائل مختلف توانسته اند ما را از مبارزه و رویارویی با طبقه حاکم ناامید و ناتوان کنند! یا ما مسئولیت تاریخی خود را ایفا کرده و از این بحرانها بعنوان فرصتی برای تحقق رویاهای انسانی و ساختن جهانی بهتر استفاده می کنیم، یا ما بر اثر نظاره گری و بی عملی، فرصت سرکوب جنبش توسط طبقه حاکم را فراهم کرده و اجازه میدهیم با مدیریت بحران، و تبدیل بحران به وسیله ای برای تداوم حکومت، فروپاشی خود را به تعویق بیندازند یا تا خیزش موج عظیم اعتراضات دیگر غیرممکن کنند!

در حقیقت زمانیکه تمدنی شروع به فروپاشی می کند، چه از نوع اسلامی یا سرمایه داری سکولار آن، رشد ارزشها و تمدن جدید را در درون خود پرورده... در اقصا نقاط جهان ما شاهد قیام توده های ناراضی و اضمحلال و فروپاشی نظم کهنه و فرسوده نظام سرمایه داری هستیم. نظام سرمایه داری در شکل ولایت فقیه در ایران یا در شکل سکولار در فرانسه و امریکا و اروپا و... در رویارویی با اعتراضات توده ها، نه از طریق اصلاحات ساختاری و یا جزئی و محلی، بلکه از طریق سرکوب قربانیانش به نجات خود دل بسته! بی جهت نیست که اروپا و امریکا بجای حل ریشه ای مسئله پناهندگی به برپا کردن دیوارهای مرئی و نامرئی تودرتو و سرکوب خشن و بی رحمانه روی آورده اند! درست به همین دلیل باید فضا را برای نوزایی و تولد ارزشهای نوین آماده کنیم... نظام نوینی که بر بالاترین دستاوردهای نظم کهن و ارزشهای جدید استوار خواهد شد!...

هرچند که پروسه جان کندن نظم کهن آغاز شده، اما هنوز قدرت براه انداختن انواع جنگهای بزرگ و منطقه ای و جهانی و حتی نابودی منابع و بشریت را دارند!

این روزها زحمتکشان، زنان، جوانان، کارگران، بیکاران،... با شرکت در تظاهراتها در خیابانها نه با انگشتان دست خود که پاهای خود رای می دهند! سکوت و بی عملی ما در حقیقت همراهی با جنایتکاران سرکوبگر است!...

حق انتخاب با شما قربانیان نظام حاکم بر جهان است! یا ما با آگاهی، اتحاد و همبستگی موفق می شویم آنها را از اسب قدرت پائین کشیم، یا آنها با سازماندهی تفرقه و سرکوب ما، تا مدت نامعلومی بردگی و غارت و استثمار ما را عملی می کنند!

برای پیروزی در تمام مراحل مبارزه باید حداقل به سه اصل بنیادی زیر وفادار باشیم.

یک: مبارزه علیه کلیت نظام حاکم و هرگونه باورهای خردستیز.
دو: مبارزه علیه هرگونه وابستگی و مزدوری به کشورهای دیگر.
سه: مبارزه علیه هرگونه جنگ افروزان و بحران آفرینان داخلی و خارجی.

احمد پوری

(هلند) 22 - 11 - 2019

همبستگی بین المللی با مردم مبارز ایران



یک بار دیگر رژیم ایران مردم این کشور را که برای آزادی و عدالت گرد هم آمده، تظاهرات و مبارزه می کنند، به طرز وحشیانه ای سرکوب می کند افزایش ۳۰٪ قیمت بنزین و پیاآمدهای این افزایش روی قیمت سایر تولیدات، عامل این اعتراضات بوده است بدین خاطر است که از ۱۵ نوامبر ایرانیان زن و مرد به خیابان ها ریخته اند.

این جنبش علیه تشدید فقر و برای آزادی در ادامه همان جنبش زنان و مردان مبارزی است که در طی سال ها، برای سندیکالیزم در ایران مبارزه می کنند، که دفاع از زنان و مردان کارگر را سازمان می دهند. کسانی که با اخراج شدن از کار، با مورد ایذاء و آزار واقع شدن، با دستگیر شدن، با شکنجه شدن و حتی با جان باختن دائما بهایش را هم می پردازند جنبش اخیر هم چنین در تداوم جنبش زنان در ماه مه ۲۰۱۷ هم است.

از همان شروع جنبش مردمی حکومت تلاش کرد تا ارتباط ایرانیان با دنیا را قطع کند رژیم می خواهد مانع همبستگی بین المللی شود و سرکوب خونین را از انظار دنیا مخفی نگهدارد؛ بیش از صد کشته در بیست شهر؛ مجروحین بسیار در اصابت گلوله نیروهای به اصطلاح «امنیتی» با توجه به قطع اینترنت توسط حکومت پوشش خبری بسیار ناقص است.

سازمان های عضو « شبکه سندیکائی جهانی همبستگی و مبارزه » حمایت خود را از جنبش مردم ایران، و از سندیکاها یی که سال ها مبارزه می کنند، اعلام می دارد.

اعتراضات زنان و مردان در ایران برای:

• مبارزه علیه گرانی معیشت و بیکاری،

- افشای فساد مالی،
- حق خودسازماندهی مستقل و ایجاد سندیکا،
- دفاع از حقوق زنان، از جمله لغو حجاب اجباری،
- آزادی کلیه زندانیان سیاسی از جمله فعالان سندیکائی،
- لغو مجازات اعدام (معمول عمدتاً در موارد دگرباشان و مخالفین سیاسی رژیم)

همه اعضای « شبکه سندیکائی جهانی همبستگی و مبارزه » در کشورهای خود وضعیت مردم ایران را به اطلاع عموم می‌رسانند : برای مبارزه علیه سانسور دولت ایران، و برای همبستگی مبرم بین المللی.

Les organisations membres du Réseau syndical international de solidarité et de lutte

Organisations syndicales nationales interprofessionnelles

- Central Sindical e Popular Conlutas (CSP-Conlutas) – Brésil
- Confederación General del Trabajo (CGT) – Etat espagnol
- Union syndicale Solidaires (Solidaires) – France
- Confédération Générale du Travail du Burkina (CGT-B) – Burkina
- Confederation of Indonesia People's Movement (KPRI) – Indonésie
- Confederación Intersindical (Intersindical) – Etat espagnol
- Confédération Générale Autonome des Travailleurs en Algérie (CGATA) – Algérie
- Batay Ouvriye – Haïti
- Unione Sindacale Italiana (USI) – Italie
- Confédération Nationale des Travailleurs – Solidarité Ouvrière (CNT SO) – France
- Sindicato de Comisiones de Base (CO BAS) – Etat espagnol

Organisation Générale Indépendante des Travailleurs et
Travailleuses d'Haïti (**OGTHI**) – Haïti
Sindacato Intercategoriale Cobas (**SI COBAS**) – Italie
Confédération Nationale du Travail (CNT-f) – France
Intersindical Alternativa de Catalunya (IAC) –

Catalogne

Union Générale des Travailleurs Sahraouis (**UGTSARIO**) –
Sahara occidental
Ezker Sindikalaren Konbergentzia (**ESK**) – **Pays basque**
Confédération Nationale de Travailleurs du Sénégal
Forces du Changement (**CNTS/FC**) – Sénégal
Sindacato Autorganizzato Lavorator COBAS (**SIAL-COBAS**) –
Italie
General Federation of Independent Unions (**GFIU**) –
Palestine
Confederación de la Clase Trabajadora (**CCT**) – Paraguay
Red Solidaria de Trabajadores – Pérou
Union Syndicale Progressiste des Travailleurs du Niger
(**USPT**) – Niger
Union Nationale des Syndicats Autonomes du Sénégal
(**UNSAS**) – Sénégal
Unión Nacional para la Defensa de la Clase Trabajadora
(**UNT**) – El Salvador
Solidaridad Obrera (**SO**) – Etat espagnol
Confederazione Unitaria di Base (**CUB**) – Italie
[Independent Workers Union of Great Britain](#) (**IWGB**) –
Grande-Bretagne
Ogólnopolski Związek Zawodowy Inicjatywa Pracownicza
(**OZZ IP**) – Pologne
Centrale Démocratique des Travailleurs de Martinique
(**CDMT**) – Martinique
[Associazione Diritti Lavoratori](#) Cobas (**ADL COBAS**) –
Italie

Organisations syndicales nationales professionnelles

National Union of Rail, Maritime and Transport Workers

(**RMT/TUC**) – Grande-Bretagne
 Centrale Nationale des Employés – Confédération
 Syndicale Chrétienne (**CNE/CSC**) – Belgique
 Sindicato Nacional de Trabajadores del Sistema
 Agroalimentario (**SINALTRAINAL/CUT**) – Colombie
 Trade Union in Ethnodata – Trade Union of Employees in
 the Outsourcing Companies in the financial sector –
 Grèce
 Syndicat national des travailleurs des services de la
 santé humaine (**SYNTRASEH**) – Bénin
 Sindicato dos Trabalhadores da Fiocruz (**ASFOC-SN**) –
 Brésil
 Organizzazione Sindicati Autonomi e di Base Ferrovie
 (**ORSA Ferrovie**) – Italie
 Union Nationale des Normaliens d'Haïti (**UNNOH**) – Haïti
 Confederazione Unitaria di Base Scuola Università
 Ricerca (**CUB SUR**) – Italie
 Coordinamento Autorganizzato Trasporti (**CAT**) – Italie
 Syndicat des travailleurs du rail – Centrale
 Démocratique des Travailleurs du Mali (**SYTRAIL/CDTM**) –
 Mali
 Gıda Sanayii İşçileri Sendikası – Devrimci İşçi
 Sendikaları Konfederasyonu (**GIDA-IŞ/DISK**) – Turquie
 Syndicat National des Travailleurs du Petit Train
 Bleu/SA (**SNTPTB**) – Sénégal
 Asociación Nacional de Funcionarios Administrativos de
 la Caja de Seguro Social (**ANFACSS**) – Panama
 Palestinian Postal Service Workers Union (**PPSWU**) –
 Palestine
 Union Syndicale Etudiante (**USE**) – Belgique
 Sindicato dos Trabalhadores de Call Center (**STCC**) –
 Portugal
 Sindicato Unitario de Trabajadores Petroleros
 (**Sinutapetrolgas**) – Venezuela
 Alianza de Trabajadores de la Salud y Empleados
 Públicos – Mexique

Canadian Union of Postal Workers / Syndicat des ▪
travailleurs et travailleuses des postes (**CUPW-STTP**) –
Canada

Syndicat Autonome des Postiers (**SAP**) – Suisse ▪

Federación nacional de trabajadoras de la educación ▪
(**SUTE-Chili**) – Chili

Plateforme Nationale des organisations ▪

professionnelles du secteur public – Côte d'Ivoire

Fédération nationale des ouvriers et collectivités ▪

locales – Union Marocaine du Travail (**UMT-**

Collectivités locales) – Maroc

Centrale Générale des Services Publics FGTB, Cheminots ▪
(**CGSP/FGTB Cheminots**) – Belgique

Botswana Public Employees Union (**BOPEU**) – Botswana ▪

Organisation Démocratique du Travail – Organisation ▪

Démocratique du Travail (**ODR/ODT**) – Maroc

Federacao Nacional dos Ttrabalhadores em Transportes ▪

Aéros do Brasil (**FNTTA**) – Brésil

[Federação Nacional dos Metroviários](#) (**FENAMETRO**) – ▪

Brésil

Namibia Football Players Union (**NAFPU**) – Namibie ▪

Palestinian Electricians' Trade Union (**PETU**) – ▪

Palestine

Missão Publica Organizada – Portugal ▪

Organisations syndicales internationales

Industrial Workers of the World – International ▪

(Solidarity Commission (**IWW**

Courants, tendances ou réseaux syndicaux

Transnationals Information Exchange Germany (**TIE ▪**
Germany) – Allemagne

Emancipation tendance intersyndicale (**Emancipation**) – ▪
France

Globalization Monitor (**GM**) – Hong Kong ▪

Courant Syndicaliste Révolutionnaire (**CSR**) – France ▪

Fronte di lotta No Austerity – Italie ▪

Solidarité Socialiste avec les Travailleurs en Iran ▪
(**SSTI**) – France

Basis Initiative Solidarität (**BASO**) – Allemagne ▪

LabourNet Germany – Allemagne ▪

Resistenza Operaia – operai Fiat-Irisbus – Italie ▪

Workers Solidarity Action Network (WSAN) – Etats-Unis ▪

United Voices of the World (UVW) – Grande-Bretagne ▪

Unidos pra Lutar – Brésil ▪

Corriente Político Social Sindical 1° de Mayo de Buenos ▪
Aires – Argentine

Coordinamento Nazionale Unitario Pensionati di oggi e di ▪
domani (**CONUP**) – Italie

National Association of Human Rights Defenders – ▪
Palestine

Red de Trabajadores – Argentine ▪